

# چرا قرآن پیراسته از شعر است؟

مرتضی کربلائی لو

قرآن کریم، آخرین کتاب مقدس و کامل ترین متن فرو آمده از عالم قدس است که نزول آن معاصر کمال بلوغ بشر در عرصه شعر و شاعری بود. با توجه به غنای تام زبان مبین عربی، باید اذعان کرد که عصر نزول، هنگامه طغیان معانی زیبا و ظریف در آوردگاه سخن بوده است اما با نزول قرآن و اشاره های مبارزه طلبانه اش، تمام غوغای پیچیده در ذهن و قلب سخنوران عرب به خاموشی گرایید و بر در دکان بلاغت و فصاحت به یادگار مانده از عصر جاهلی، قفل اطاعت خورد.

آنچه مهم است این که قالبی که عرب عصر نزول برای سخنان بلیغ خویش برمی گزید، شعر (قصیده) بود ولی قرآن در هندسه ای که درون کلام خود در افکنده، راهی مخالف پیمود، به گونه ای که با تاکید بر نثر جدی و مذمت شعر و شاعری، کلامی ساخته و پرداخته شد که نه شباهت به نثر خالص داشت و نه شعر تمام. حال سؤال این است: چرا قرآن، منظوم نیست؟ حقیقت های محتوای قرآن و معانی مندرج در آن، چه قالبی را اقتضا می کند و چرا این قالب لزوماً نظم نیست؟ قصد ما بر این است که علل این پدیده قابل تامل را در طی چند عنوان ارایه دهیم. نیکوست تذکر آنکه سخن ما نباید به معنای بی مهری به عالم شعر تلقی و تفسیر گردد. مقام بحث در این نوشته، خصوص قرآن کریم و سخن و حیانی است و بس.

-اول: در سخن منظوم، موسیقی عروضی مقارن کلام است. تأثیر و تأثرات مبتنی بر این

تقارن در رسانش معنا، باید مورد دقت قرار گیرد. از این رو بهتر می‌دانیم مقدمه‌ای لازم درباره موسیقی کلام بر اوّل این عنوان بیفزاییم:

شعر و هر سخن موزون که هماهنگی آوایی بین اجزای آن برقرار است، برخوردار از یک موسیقی است. موسیقی منظوری در کلام موزون (شعر و غیر آن) اگر چه با خود کلام آفریده می‌شود ولی ارزش نشانه شناسیک مستقلی دارد به این معنا که موسیقی رساننده معنایی مختص به خود است و در رسانش این معنا وابسته به مدلول کلام نمی‌باشد. گرچه معنایی که با موسیقی کلام خلق می‌شود یک معنای فوق العاده عامی است که اثرپذیر از مدلول کلام است ولی در اصل رسانش، مدلول کلام نقشی ندارد. مثلاً موسیقی حماسی، رساننده معنایی عام و مستقل است ولی وقتی در دو کلامی که از نظر معنا مختلف اند، متجلی می‌شود از مدلول کلام اثر پذیرفته و مقید به آن می‌گردد. عموم دانشمندان عرب بر آن اند که در زبان عربی، حتی یک حرف واحد دارای «ارزش بیانی» است.<sup>۱</sup> این نیست مگر به خاطر ارزش مستقل نشانه شناسیک موسیقی حرف. چون یک تک حرف از آنجا که در متن کلمه و کلام ملحوظ نیست، ارزش نحوی و صرفی ندارد و هر معنایی که می‌رساند، به خاطر موسیقی است که به صوت آن حرف متعلق است.

علم موسیقی بر طبق تقسیم بندی قدیمی علوم، از جهت این که در آن مطالعه نسبت های ریاضی وار بین تک صوت ها قرار دارد، ذیل علم ریاضی و شاخه ای از آن است. با الهام از این تقسیم، گریزی به عالم ریاضیات می‌زنیم و پس از آشنایی اجمالی با دو مکتب بزرگ فلسفه ریاضی، و اخذ توشه از آن، به محور بحث باز می‌گردیم:

قرنهاست که ریاضیات را نه تنها یکی از علوم دقیق بلکه «خود» علم دقیق محسوب کرده اند. دقت ریاضی در هیچ علم دیگری وجود ندارد و هر علم دیگر که با طبیعت سروکار دارد، آلوده به تقریب های غیر قابل عضو است. در پاسخ به این که «دقت ریاضی در کجا وجود دارد؟» دو نحله متمایز فلسفی بوجود آمد: شهودگرایی و صورتگرایی. شهودگرا، می‌گوید: جایگاه این دقت در عقل است ولی صورتگرا، پاسخ می‌دهد: روی کاغذ است. صورتگرا با درک گونه ای استقلال ذاتی قوانین ریاضی، این دقت مشهور را به خود اشیای ریاضی نسبت می‌دهد و مرجع این دقت را قوانین منطقی نمادین می‌داند. او نظر بر این دارد که هرچه با قوانین نمادین منطقی «جور در بیاید» و منجر به تناقض ظاهری نشود، می‌تواند در توسعه ریاضی یاری رسان باشد. ولی شهودگرا ریاضیات را یک امر درونی و فعالیت ذهنی می‌داند و منطقی نمادین را محصول و تابع این فعالیت ذهنی تلقی می‌کند. برای او فقط هرچه «معنا دارد» می‌تواند در عالم ریاضیات وارد شود نه هرچه جور در بیاید.<sup>۲</sup>

شبهه این دوگانگی درباره موسیقی کلام نیز تصور می‌شود: آیا جایگاه موسیقی - با اینکه در نقش نشانه شناسیک مستقل است - خود کلام موزون است، طوری که قوام آن به روابط بین آواهای کلام برگردد یا امری ذهنی و درونی است که با جوشش و فروریزش یک معنای درونی (و به تعبیر فلاسفه یک حکمت غیر قابل ظهور در قالب واژه ها) شکل می‌گیرد؟ آیا برای خلق موسیقی کلام باید به سراغ آنچه جور درمی‌آید رفته و نسبت های ریاضی بین صوت ها را ایجاد کرد یا باید ابتدا معنایی یافت و سپس آن را ترجمه به واژه ها کرد تا موسیقی خود به خود در پیروی اش از عالم معنا آفریده شود. کدام است و چگونه است؟ جواب روش این سؤال را باید با توجه به ماهیت قرآن کریم

به دست آورد:

قرآن یک حقیقت مکتوب و بطن دار است و براساس منازل که در سیر نزولی خویش تا عالم الفاظ پیموده است، بطن اندوخته است (هفت بطن یا هفتاد بطن). حقیقت قرآن امری نازل از آسمان های هفتگانه هستی است. این نزول دلالت بر این دارد که معنای قرآن امری پیشینی است. یعنی قبل از تلبس به لباس لفظ و صوت، معنای آن در «لوح محفوظ» مقرر بوده: «بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ» (بروج، ۸۵/۲۱، ۲۲) پیشینی بودن معنی قرآن نسبت به عالم الفاظ، به این معنی است که موسیقی واژگانش خصلتی تبعی دارد و ترجمان معنای بطن دار آن است. لذا در مرحله خلق واژه های قرآن، موسیقی تابع معنا است نه نتیجه روابط بین اصوات واژه ها برحسب قوانین هارمونی. حاصل آن که این معنای از پیش تقرر یافته، اقتضای اسلوبی از کلام دارد که لزوماً نظم نیست بلکه نه تنها نثر می باشد بلکه برحسب ظاهر نثری پراکنده و غیر منظم است. اتفاقاً همین پراکندگی ظاهری نثر قرآن، دلیل بروحیانی بودن آن است. زیرا آن موقع که مسؤولیت سخن سازی برگردده وحی نهاده می شود، طبیعی است که موسیقی مندرج در سخن نیز به اقتضای موسیقی درونی حقایق منزل، تغییر می یابد. این تغییر و تحوّل های پی در پی در نثر قرآن، گواه بر امانت داری حضرت رسول اکرم ﷺ است. چون معمولاً نظم بخشیدن به سخن، محتاج رویه نظم بخش است و وقتی حضور وحی این رویه را به کنار می زند، نظم سخن اندیشه مند نیز رفع می شود. نظم سخن اندیشه مند، نیازمند موسیقی ای است که جایگاهش نه در درون معنا که اغلب در روابط بین الفاظ است و آفریدن این موسیقی بدون دقت و تأمل در استعمال الفاظ فراهم نمی آید. معمولاً در اغلب موارد شعر پرداز، معنی مقید به موسیقی عروضی می شود. نظم یکسان در تمام یک واحد منظوم (غزل، قصیده، مثنوی، رباعی و...) معنای ممکن در آن واحد را مقید به این می سازد که با الفاظی ارایه شود که با نظم کل هماهنگی داشته باشد؛ و هر لفظی در مقایسه با لفظ دیگر، معنایی مختص به خود دارد هر چند که مترادف با آن باشد. این تقیید شایسته قرآن مبین نیست و از این رو خداوند می فرماید: «وما علمناه الشعر وما ینبغی له ان هو الا ذکر وقرآن مبین» (یس ۳۶/۶۹) «ما به او [پیامبر] شعر نیاموخته ایم و سزاوار او هم نیست، آن جز ذکر و قرآن مبین نیست».

- دوم: گفتیم که موسیقی مقارن کلام، ارزش نشانه شناسیک مستقل دارد. این استقلال موجب می گردد که اگر کلام مقارن موسیقی نیز مورد فهم قرار نگیرد، مستمع کاملاً بی نصیب از یک معنا (هر چه باشد) نماند. توجه به موسیقی کلام و اخذ معنا از آن در نظم شدیدتر از نثر جلوه گر می شود و از این جهت با یکی از آداب قرائت قرآن، «تفهیم و تدبیر» سازگار نیست. آنچه که در ادب تفکر و تدبیر آیات منظور اصلی است، فهم معنای هدایتگر آیه است و این فهم بدون توجه اصلی و اساسی به معنای کلام به دست نمی آید. اگر موسیقی کلام به گونه ای موزون ظاهر شود که معنای متعلق به خود را غالب بر معنای آیه نماید و موجب غفلت مستمع از معنا شود، مانعی در جهت رسیدن به هدایت قرآن است. این مسأله آن گاه اهمیت خود را می نمایاند که بدانیم اصولاً «قرائت»، «تلاوت»، «استماع»، «انصات» و... مفاهیمی شفاهی اند نه کتبی. شفاهی بودن فرهنگ هدایت خواهی از قرآن، عرصه را برای ظهور موسیقی موزون کلام بهتر فراهم می کند و لذا باید تمهیدی اندیشیده شود تا نقش مستقل موسیقی را به حداقل برساند. مطمئناً شکستن اسلوب نظم در آیات قرآن یکی از این تمهیدات است. (مثلاً تکرار آیات مشابه، تمهیدی جهت تقویت معنای

آیه است)

- سووم: کلامی که حاوی اندیشه است، باید مشتمل بر مفاهیم عقلی باشد. صرف حضور معانی حسّی در کلام موجب غنای اندیشه نمی گردد. معمولاً لغات در سیر تاریخی خود از معنای حسّی به طرف معنای عقلی- انتزاعی حرکت می کنند و گاهی نیز معنای اصطلاحی می یابند. این سیر زبانی، مطابق با سیر اندیشه انسان از حس به عقل است. مثلاً معنای واژه «نص» در مرحله دلالت حسّی به معنای «گردن بلند کردن» است. وقتی گفته می شود: «نصت الظبیه جیدها» یعنی غزال گردنش را بلند کرد. بلند کردن گردن با آشکار شدن آن ملازمه دارد. با انتزاع معنای «ظهور و آشکارگی»، واژه «نص» منتقل به معنای عقلی- انتزاعی شده است؛ و بالاخره در مرحله دلالت اصطلاحی، این واژه به معنای «جمله یا آیه ای که به طور صریح و آشکار بر معنای مقصود دلالت می کند و محتاج تاویل نیست» شده است.<sup>۳</sup> عین این حرکت و سیر در ترکیبات کلامی نیز وجود دارد. بنیان شعر بر استعاره استوار است و استعاره خود مبتنی بر تشبیه می باشد. مطالعه سیر تاریخی تشبیه، گواه بر این است که آن در طول ادوار شعر به سوی وجه شبه های عقلی- انتزاعی نزدیک شده است. به عبارت دیگر حرکت از تشبیه به تمثیل بوده است (تمثیل تشبیهی، است که وجه شبه در آن حقیقی (حسی) نباشد و از آنجا که امری آشکار نیست نیاز به تاویل دارد).

عبدالقاهر جرجانی با دقت نحوی درباره تشبیه تمثیلی می گوید: «تشبیهی که بیشتر شایسته عنوان تمثیل است، تشبیهی است که جز در کلام و یک جمله یا بیشتر گنجانده نمی شود چندان که تشبیه هر قدر به عقلی بودن نزدیک تر شده باشد، جمله بیشتر خواهد بود» از طرف دیگر «شبه باید پیوستگی با مجموع هر دو جمله داشته باشد چنان که در عقل هم نتوان آنها را از یکدیگر جدا کرد»<sup>۴</sup>.

از سوی دیگر، اکثر تشبیه ها و استعاره های قرآن برخوردار از وجه شبه عقلی- انتزاعی است زیرا یک طرف این تشبیهات- اغلب- امور اخروی یا احوالات انسان و دنیا است که همگی حقایق عقلی اند. نتیجه می شود که قالب نظم- که قالبی دو پاره است- نمی تواند جمله های پی در پی و کثیر متصل به هم را در خود جای دهد، خصوصاً که در میان ناقدان شعر عرب (مانند ابن رشیق) پیوستگی ابیات به هم، نقص شمرده می شود<sup>۵</sup> و بیشتر رغبت به استقلال معنوی ابیات وجود دارد. لذا قرآن که مملو از معنای عقلی قابل تدبّر است نمی تواند در محدوده تنگ نظم جای بگیرد. تشبیه های نمونه ذیل، می تواند خصلت نظم گریزی کلام قرآن را بنمایاند:

۱. «اعلموا أنّما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الأولاد کمثل غیث أعجب الکفار نباته ثم یهیج فتراه مصفرأ ثم یكون حطاماً و فی الآخرة عذاب شدید» (حدید، ۲۰/۵۷)

بدانید که زندگانی دنیا بازیچه و سرگرمی و زیور و فخر فروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، همانند بارانی که کشاورزان را گیاه آن خوش آید، سپس پژمرده شود و آن را زرد شده ببینی، سپس خرد و ریز شود و در آخرت غذایی شدید است.

۲. «ومن یشرك بالله فکأنما خرمن السماء فتحطفه الطیر او تهوی به الريح فی مکان سحیق» (حج، ۳۱/۲۲)

و هر کس به خداوند شریک ورزد گویی از آسمان در افتاده و پرنده ای او را در ربوده یا باد او را به

جایی دور دست انداخته است .

۳ . «ذلک مثلهم فی التوراة ومثلهم فی الانجیل کزراع اخرج شطأه فأزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار» (فتح، ۲۹/۴۸)

آن است توصیف ایشان در تورات؛ و وصف آنان در انجیل هست همانند نهالی که جوانه اش را برآورد و آن را نیرومند سازد و ستر گردد و بر ساقه هایش بایستد و کشاورزان را شگفت زده سازد تا از [دیدن] ایشان کافران را به خشم آورد .

۴ . «مثل نوره کمشکاة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کأنها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لاشرقية ولاغربية یکاد زيتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور ینهدی الله لنوره من یشاء ویضرب الله الامثال للناس» (نور، ۲۴/۲۵)

داستان نورش همچون چراغدانی است که در آن چراغی هست و چراغ در آبگینه ای هست که آبگینه گویی ستاره ای درخشان است که از درخت مبارک زیتون - که نه شرقی است و نه غربی - افروخته شود . نزدیک است که روغنش با آن که آتشی به آن نرسیده است فروزان گردد . نور در نور است؛ خداوند به نور خویش هر کس را که خواهد هدایت کند .

تراکم جملات تشبیهی در کلامی که از مفاهیم عقلی - انتزاعی شدیداً غنی است در ادبیات غیر دینی نیز دیده می شود، حتی با حرکت تاریخی اندیشه بشر، قالب نثر در مقابل قالب شعر عروضی رونق روز افزونی می یابد، مثلاً این قطعه بر از شبیه های عقلی از «مارسل پروست» قابل دقت است:

«سه درخت را نگاه می کردم؛ آنها را به روشنی می دیدم اما ذهنم چیزی را در آنها نهفته حس می کرد و به آن پی نمی برد؛ مانند چیزی که از ما دور باشد و به سویش دست دراز کنیم و نونگشانمان گاه به گاهی به پوشش آن برسد اما نتوانیم خودش را بگیریم . در این حالت، لحظه ای می آساییم تا با نیروی بیشتری دستمان را دراز کنیم و پیش تر ببریم . اما برای این که ذهنم این گونه بیاساید و نیرو بگیرد باید تنها می بودم .»<sup>۶</sup>

- چهارم: قبلاً یادآور شدیم که بنیان شعر بر استعاره و خیال استوار است و بدون پرداختن به صور خیال نمی توان شعری پرمایه سرود . اما گستردگی صور خیال در شعر از «جدیت» کلام می گاهد . حضور معانی غیر حقیقی (مجازی) در کلام - که لازمه استفاده از صور خیال است - فضای سخن را غیر جدی می کند . مثلاً «اغراق و ادعا» از صور خیال در شعر است که اصلاً با نگاه جدی به موضوع تناسبی ندارد . متن قرآن ، کلامی کاملاً جدی و حق است «انه لقول الفصل . وما هو بالهزل» (طارق، ۱۳/۸۶ ، ۱۴) و از این جهت نمی تواند با شعر که در آن غلبه با معانی مجازی و استعاری است، بیان گردد . لذا تا می تواند باید از معانی شاعرانه و خیال پردازانه دوری گزیند؛ چیزی که با انتخاب قالب نثر جدی در مقابل شعر بهتر عملی می شود . متأسفانه علمای بلاغت و مفسران به همین متن منشور قرآن گاه به چشم یک «شعر منشور» (Prose Poem) نگریسته اند و معانی آن را مجازی و استعاری تفسیر کرده اند، که مسلماً از ارزش پژوهش های قرآنی شان می گاهد .

ایشان گاه بعضی از واژه ها و ترکیبات قرآنی را که نمی توانستند معنای حقیقی آن را دریابند، حمل به معنای مجازی می کردند یا در تعیین وجه شبه در مثل ها و تشبیهات و استعاره های قرآن از

هدف جدی قرآن دور شده اند. این نیست مگر به خاطر این که ایشان معیارهای بلاغت را از شعر عرب - که مملو از صور خیال است - گرفته اند و با انس به مقتضیات قالب شعری توجیهاتی درباره آیات به ظاهر مشابه با آن اشعار می تراشیدند و به فرق عظیمی که بین کلام قرآن و شعر عرب وجود دارد، توجه نداشته اند. برای آشکار شدن بیشتر این نقیصه، ذکر نمونه ای لازم است: در آیه ۸۲

سوره یوسف چنین آمده است: «وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا» (= از شهری که ما در آن بودیم پرس). علمای معانی و بیان می گویند: در این آیه، مجاز مرسل رخ داده و آن استعمال محل به معنای حال است. یعنی قریه (=شهر) به معنای اهل قریه (=اهل شهر) استعمال شده زیرا سؤال از خود شهر که فاقد شعور و توان پاسخ گویی (نطق) است بیهوده و محال است؛ و حال آن که با توجه به روایتی از حضرت رسول اکرم ﷺ پرسش از شهر مانعی ندارد چون قادر به نطق و دارای شعور است. آن روایت این است: رسول اکرم ﷺ فرمود: «انَّ عَيْسَى مَرَّ بِمَدِينَةٍ خَرِبَتْ عِمْرَانُهَا وَسَقَطَتْ بِنْيَانُهَا وَقَالَ لِبَعْضِ حَوَارِيَّةٍ: أَتَدْرِي مَا نَقُولُ هَذِهِ الْقَرْيَةُ؟ قَالَ: لَا، قَالَ ﷺ: انْهَاقُوا: انْهَاقًا وَعُدُّ رَبِّي الْحَقَّ، فَيَسْتَأْنِهُنَّ بَعْدَ غَزَاوَاتِهَا وَجَفَّتْ أَشْجَارُهَا بَعْدَ نِضَارَتِهَا وَخَرِبَتْ قُصُورُهَا وَفَاتِ سَكَّانِي. فَهِيَ عِظَامُهُمْ فِي جَوْفِي وَأَمْوَالُهُمُ الْمَجْمُوعَةُ مِنْ حَلَالٍ وَحَرَامٍ فِي بَطْنِي وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ».<sup>۷</sup> عیسی به شهری گذر کرد که بنایش خراب و بنیانش فرو ریخته بود. به یکی از حواری هایش فرمود: آیا می دانی این شهر چه می گوید؟ او گفت: نه [نمی دانم]، عیسی ﷺ فرمود: او می گوید وعده حق پروردگارم فرارسید، روده هایم پس از پرآبی شان خشکیداند و درختانم پس از زیبایی و خرمی شان خشک شدند و کاخ هایم خراب شد و ساکنانم از بین رفتند. پس این استخوان هایشان است که در درونم جا دارد و این دارایی گرد آورده شان از حلال و حرام است که در شکمم قرار گرفته است و میراث آسمانها و زمین فقط برای خداست.

این روایت، تصریح در تکلم و نطق شهر دارد. لذا دلیلی بر این است که معنای حقیقی واژه «قریه» در آیه فوق الذکر درست و رواست؛ و به فرموده حضرت امام خمینی (قدس سره): «بالجمله، سریان حیات و تسبیح شعوری علمی اشیا را باید از ضروریات فلسفه عالی و مسلمات ارباب شرایع و عرفان محسوب داشت».<sup>۸</sup>

- پنجم: به طور عمده درباره فهم یک متن، دو گرایش اصلی در بین نشانه شناسان وجود دارد:

الف- در اثر، به پیام مؤلف بیشتر از ساختار زیبایی شناسیک آن اهمیت داده می شود و متن به عنوان ترجمان پیام و فرایم های مؤلف، مورد مطالعه و موشکافی قرار می گیرد. (سده نوزدهم)

ب- به خود اثر، مستقل از پدید آورنده اش نگریده می شود تا تمامی دلالت های معنایی از ساختار آن به دست آید و در یک کلام به سویه زیبایی شناسیک و نشانه شناسیک خود اثر اهمیت داده می شود. (سده بیستم)

دینی بودن و مقدس بودن قرآن کریم علاوه بر رویکرد دوم، به طور جدی رویکرد اول را نیز مورد اهمیت قرار می دهد. مواجهه با قرآن، مواجهه با «اثر خداوند متکلم» است. و چون توحید - که اقتضاء توجه تام به خداوند دارد - اصلی ترین و محوری ترین معارف دین است، باید در مواجهه با قرآن، متکلم آن و پیامها و فرایم های متکلمش مورد توجه اساسی باشد. از این رو آهنگ و سبک کلام در متن قرآن، کارکردی «کلامی» می یابد (کلام در اینجا علم معارف عام دین است).

زیرا آهنگ و سبک - خود بیانی درباره متکلم است و باید به گونه ای باشد که به معرفت مردم درباره خدا یاری برساند. از مجموع اسمای حسنائی که در قرآن وارد شده است، هیچ بیانی درباره شعر سرایی خداوند متعال احساس نمی شود. بر عکس، نثر بودن کلام خدا، از لحاظ کلامی و معرفتی - توحیدی با معانی اسمای حسنائی مذکور در قرآن هماهنگ تر است. این مسأله نشانگر وسواس و دقت فوق العاده قرآن در مسیر خطیر هدایت است. اگرچه ممکن است بر اساس رویکرد دوم، در قالب شعر درآمدن معرفت های قرآنی، منافاتی درون ساختی نداشته باشد ولی از جهت رویکرد اول، با اسماء الله منافات دارد و باید رفع گردد.

- ششم: حضور فقه و آیات الاحکام در قرآن به همراه سایر معارف دینی، تأکیدی بر جدیت کلام باری تعالی می افزاید. فقه، روشی به دور از خیال و گمان و مبالغه و ادعای طلبد و فقط به قطع و یقین اعتبار می دهد. لذا کلام حاوی معارف و احکام فقهی، باید نثری قاطع باشد که با قالب شعر یا نثر شاعرانه و شعر منشور که بهره مند از خیال و افراس است، سازگاری ندارد. چنان که اکثر سوره های حاوی معارف فقهی صریح، عاری از نثر مسجع جزء سی ام قرآن می باشد. لحن شاعرانه، زمینه را برای تفسیرهای شخصی آماده می کند و حال آن که فقه، مجالی برای این تفسیرها باقی نمی گذارد. از موارد منافات نظم با روش فقه، ضرورت های نحوی و صرفی مطروح در قالب نظم است. از یک طرف نظم موجود در کلام شعری باعث می شود، شاعر، گاه به قواعد صرفی و نحوی کم اهمیت باشد و کلام خود را با شکستن این قوانین بسازد و بیاراید؛ و از طرف دیگر ظاهر متن قرآن بر حسب همین قواعد شناخته شده در «دیوان العرب»، حجیت خویش را می یابد. آنچه موجب یقین علمی فقیه می شود اقتضات همین قواعد و ضوابط است، لذا نباید مورد بی مهری قرآن قرار گیرد. به خاطر دقت قرآن و تعصب صرفی و نحوی اش درباره حرف به حرف آیات است که امام علیه السلام حکم مسح سر در وضو را با یک حرف جرّ برای یکی از اصحابش ثابت کرد. نتیجه این که قالب کلام باید به گونه ای باشد که گاه به این ضوابط یقینی اخلال وارد نسازد.

۱. دکتر صبحی صالح، دراسات فی فقه اللغة / ۱۴۱، نشر ادب الحوزة.

۲. براوتر، شهرد گرانی و صورتگرانی، مجلة «نشر ریاضی»، سال نهم، شماره ۱۷، ص ۳۰.

۳. محمد تقی کرمی، فصلنامه نقد و نظر، سال سوم، شماره ۴، ص ۳۵۴-۳۵۵.

۴. دکتر محمد رضا، شفیعی کدکنی، صور خیال در شعر فارسی / ۸۲، نشر آگاه.

۵. ابن رشیق، العمدة، ۱/ ۲۶۲.

۶. مارسل پروست، در جستجوی زمان از دست رفته، ۲/ ۳۶۸، نشر مرکز، ۱۳۷۵.

۷. آداب النفس، ۱/ ۱۲۲؛ فصلنامه علوم حدیث، شماره ۴، تابستان ۷۶، ص ۶۰، مقاله به سوی مستند عیسی بن

مریم علیها السلام، مهدی منتظر قائم.

۸. امام خمینی، شرح چهل حدیث یا اربعین حدیث / ۶۵۵، حدیث چهلم.